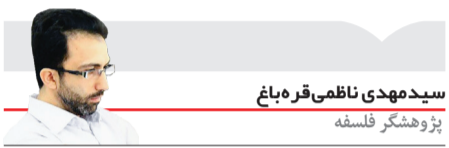


سرگذشت علوم انسانی پس از انقلاب

نشست تخصصی «گفتمان علوم انسانی در چهار دهه‌پس از انقلاب» باحضور چهره‌هایی چون غلامعلی حدادعادل،غلامرضااعوانی،حمیدپارسانیاموحسن جوادی وبه‌مدیریت علمی حسین کلباسی‌اشتری ومالک شجاعی برگزار خواهد شد. هدف این جلسه بازخوانی تلاش‌های انجام‌شده پس از انقلاب اسلامی در حوزه‌علوم‌انسانی است. این نشست پنجشنبه ۱۱ بهمن ۹۷ در سالن اندیشه پژوهشگاه علوم‌انسانی ومطالعات‌فرهنگی برگزار می‌شود.


سیدمهدی ناظمی قره‌باغ

پژوهشگر فلسفه

پژوهشگر فلسفه

گاهی فیلم ویدئویی «لولا بدو» را «سرگیجه» آلمانی خوانده‌اند. فیلمی که به شکل شگفت‌آوری باعث شهرت فیلمساز و عوامل مختلف آن شد و با آن یک‌شبه، ره صدساله از سینمای آماتوری آلمان به سینمای حرفه‌ای هالیوود طی شد. «سرگیجه» هیچکاک، فیلمی است هم درباره سرگیجه

و هم با سرگیجه و می‌توان آن را یکی از بهترین نمونه‌های فیلمی دانست که هم سرگرم‌کننده و عامه‌پسند است و هم درعین حال فلسفی و مورد علاقه‌نخبگان و منتقدان و هم اینکه این دو را در اتحادی از صورت و محتوا فرا آورده است. یکی از نخستین ویژگی‌های مهمی که از فیلم «سرگیجه» به چشم می‌آید، تیتراژ دقیق و با ظرافت‌آن است که با کمترین استفاده‌ای از بیان کلامی موفق شده به کلیت آنچه در فیلم گفته خواهد شد، اشاره کند.

فیلم «لولا بدو» که آگاهانه از «سرگیجه» وام‌گرفته و صراحتا هم به آن ارجاع می‌دهد، از تیتراژ پخته و قابل توجهی برخوردار است و در همان آغاز می‌تواند هم مخاطب عادی سینینما را مجذوب سازد و هم برای منتقدان و به‌ویژه اهالی فلسفه قابل توجه باشد. تیتراژ لولا، بر خلاف تیتراژ سرگیجه، بسیط و به‌آن اندازه تصویری نیست؛ بلکه با سخنان تأمل‌برانگیزی از مشاهیر آغاز می‌شود و این امر به صورت دیگری در قالب روایت یا مونولوگی که نگهبان بانک مطرح می‌کند، تا پایان ادامه می‌یابد.

در تیتراژ لولا، سعی می‌شود از قبل سخنانی که درباره «ماهیت زمان»، «بازی»، «زندگی انسان» و مانند آن گفته می‌شود و نیز

تبار علوم انسانی به ارسطو برمی‌گردد

میثم سفیدخوش : درباره تبار علوم انسانی پیش از اینکه به‌صورت «geisteswissenschaften» توسط دیلتای ترکیب شود، بحث‌های زیادی است، ولی من حدس می‌زنم که مفهوم علم سیاسی در فلسفه ارسطو بیشتر از آنکه به مفهوم علم سیاسی در جهان امروز نزدیک باشد، نزدیک به مفهوم علوم انسانی در جهان امروز است. به‌خاطر اینکه ارسطو در «اخلاق نیکوماخوس»، کار علمی سیاسی را پایه‌ریزی روابط‌بین‌علوم و نسبت‌شان باانسان معرفی می‌کند؛اینکه چگونه‌علوم‌مختلف‌می‌توانندبا انسان مدنی ارتباطی برقرار کنند. به نظر می‌آید که هگل هم با این عنوان، قدری توافق داشته باشدوخاربی که در اثر شکل‌گیری علوم انسانی بدون مبنای فلسفی در دوران جدیدرقم می‌خورد، دغدغه هگل است؛درحالی که بیکن برای علوم طبیعی مبانی و مبادی فلسفی طراحی کرده بود، ولی آنچه‌بعدا به آن علوم انسانی می‌گفتند، برخوردار از این مبانی نبود. به نظر می‌آید که هگل در «پدیدارشناسی روح»، دست‌کم دغدغه فراهم آوردن این معنا را دارد. به این ترتیب می‌شود «پدیدارشناسی روح» را در تفسیری رادیکال، فلسفه علوم انسانی هگل برشمرد.

اندیشه

هگل آستانه علوم انسانی است

علی مراد خانی : اساساً نمی‌توانیم نه در یونان و نه در مسیحیت، از علوم انسانی صحبت کنیم. به نظر من، علوم انسانی جدید حاصل دوره جدید است؛ یعنی ما در «علم سیاست» ارسطو، امر انسانی را به‌نحو اصیل و مستقل به‌رسمیت‌نمی‌شناسیم وعلوم انسانی حاصل به‌رسمیت‌شناختن حیث مستقل امر انسانی است. از لحاظ تاریخی، ما علوم انسانی را تا بیکن می‌توانیم عقب ببریم؛ آن هم به‌جهت اینکه به نظر می‌آید تقسیم تازه‌ای از علم در مقابل تقسیم ارسطویی به دست می‌دهد. هگل جایی است که می‌توانیم در آن آستانه بایستیم و آرام آرام علوم انسانی را پیدا کنیم. مبادی علوم انسانی را می‌توان در هگل پیدا کرد تا به‌تعبیر شما، به دیلتای برسیم و آنچه مورد توجه او است. توجه کنید که هگل هنوز نمی‌گوید: علم انسانی، علم طبیعی. هگل از یک علم صحبت می‌کند که این علم مبنایش «Geist» (روح) است. علم طبیعی هم ذیل این علم قرار می‌گیرد، اما به نظر می‌رسد این منطق را به‌تعبیر ایشان تا جایی پیش می‌برد که به‌تعبیر دیلتای دیگر آرام آرام از چیزی به نام علوم انسانی می‌شود حرف زد.

مبارزه با زمان در فیلم «لولا بدو»

سرگیجه آلمانی

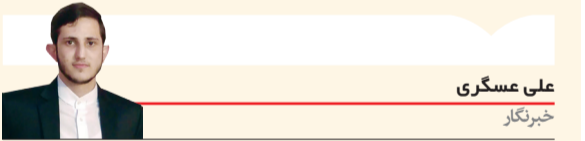
مبارزه انسان، مبارزه‌ای است که به دو معنا زمانی است. «مبارزه انسان با زمان است» به این معنا که زمان مقابل او قرار می‌گیرد وانسان تلاش می‌کند در برابر اقتضانات زمان، خود را قوام دهد و تثبیت کند. اینجا زمان، مقابل انسان و محدودکننده انسان است. اما به‌معنای دیگری هم «مبارزه انسان با زمان است» یعنی اینکه «زمانی» است یا در معیت زمان است. این به‌خاطر «خصلت بازی‌گونه زمان» است و نیز محصور بودن انسان در بازی‌های ممکن و بی‌پایان که مبارزه انسان را «زمانی» می‌سازد. همچنان که تیتراژ «سرگیجه» عنوانی را در نسبت با مفهوم سرگیجه درج می‌عرفی می‌کند، عنوانی در تیتراژ لولا نیز با عقبه‌های ساعت می‌آیند و می‌روند. بنابراین ممکن است چنین تداعی شود که قرار است در این فیلم، تأکید بر خصلت پیدا و پنهان‌گری زمان صورت گیرد. درصورتی که چنین نیست و عملاً فیلم لولا بدو، فائق آمدن بر زمان را توضیح می‌دهد و نه غلبه زمان را بر انسان‌ها. حال آن‌که تیتراژ سرگیجه، متمرکز بر چیزی است که کل فیلم و طبعاً مخاطبان فیلم را درگیر خود می‌سازد و آن هم همان سرگیجه است، اگرچه این سرگیجه شکلی استعاری و معانی بسط یافته پیدا می‌کند.

تیتراژ لولا در ادامه، پرسش و پاسخ‌های اساسی در تفکر انسان را ذکر می‌کند و بلافاصله در ادامه توضیح می‌دهد این فرآیند پرسش و پاسخ تمامی نخواهد داشت و گویا می‌خواهد چنین تذکر دهد همه این پرسشگری درنهایت یک بازی است



«دور همیشگی زمانی» غرق است که می‌توان آن را با استعاره «بازی‌ها» نام برد. هر بازی که به پایان رسید، بازی دیگری شروع می‌شود و باید با بازی جدید و زمان جدیدی که آن بازی ایجاد می‌کند، همراه شد.

یادداشت


علی عسگری

خبرنگار

سیر توسعه بر‌خوردار از مجموعه‌ای از «آرژوها» و «عده‌های تحقق‌نیافته» است که هر‌بار توسعه را ناچار به‌گذار از اندیشه‌های به اندیشه دیگر کرده است. یکی از این گذارها؛ گذار فکر توسعه از «توسعه اقتصادی» به «توسعه انسانی» است که در اثر و به‌دنبال ناتوانی توسعه در تحقق آرزوی «برابری وتوازن» ایجاد شد. یادداشت پیش رو خلاصه‌ای بر شرح پی‌لی. استریتن بر چگونگی؛ دلایل و نحوه وقوع این‌گذار است.

در دهه ۱۹۵۰ تحت تأثیر آرتور لوئیس، برنامه‌های توسعه بر «رشد اقتصادی» به‌عنوان «کلید ریشه‌کنی فقر» متمرکز شدند. سه دلیل به شرح زیر برای تأکید بر رشد اقتصادی وجود داشت:

نخست آنکه گفته می‌شد رشد از طریق بازار خیلی سریع به تمام اقشار جامعه خدمت‌رسانی می‌کند.

دوم آنکه درصورت گسترش کیک اقتصادی؛ دولت می‌تواند از طریق «مالیات تصاعدی» و «جریان خدمات اجتماعی» از فقرا حمایت کند.

هر دوی این فرض‌ها با شکست مواجه شد چراکه بازار تنها توانست خیر خود را به لایه نازکی از جامعه برساند که از بقیه برخوردارتر بودند و از طرف دیگر دولت‌ها هم از خود تحرکی برای رفع فقر نشان ندادند چراکه اختیار آنها در دست ثروتمندان جامعه بود. دلیل سوم که واقع‌بینانه‌تر از دو دلیل قبلی بر رشد اقتصادی تمرکز داشت، معتقد بود «در مراحل ابتدایی رشد نباید دغدغه فقرا را داشت». با انباشت سرمایه و افزایش ظرفیت تولید، درنهایت فقرا سود خواهند برد و سال‌های گرسنگی آنها درنهایت به عاقبتی مرفه ختم خواهد شد. افرادی همچون جان رالز هم این قضیه را تأیید کرده و گفتند نابرابری اگر شرطی لازم برای بهبود وضعیت بسیاری از فقرا باشد، موجه خواهد بود. اما زمان نشان داد این دلیل هم جز در چند کشور محدود که سیاست‌های ویژه‌ای همچون «اصلاحات ارضی اساسی» «آموزش همگانی» و «شاخص‌های بهداشتی» را مجری می‌داشتند، محقق نشد و باقی کشورها همچنان از شکاف نابرابری رنج می‌بردند. درواقع این دلیل هم با محک تجربه مردود شد.

از طرف دیگر آرتور لوئیس در مقاله‌ای بیان کرد کشاورزان فقیر که به پنهان لقمه‌ای نان به‌عنوان کارگر به شهرهای صنعتی می‌روند، در قدم اول، نابرابری را افزایش می‌دهند اما در ادامه با جذب شدن در صنایع و حرفه‌ای شدن، عصر طلایی آغاز می‌شود و تبعیض‌ها رو به کاهش می‌گذارد. این مدل علاوه‌بر تسلط بر دانشگاه‌ها، سیاست‌های کشورها را هم به سمت شهری سازی سوق داد. اما این ایده به دلایلی شکست خورد از جمله آنکه میزان مهاجرت از روستا به شهر بسیار بیش از حد پیش‌بینی شده بود و از طرف دیگر تکنولوژی‌های وارداتی اگرچه بهره‌وری را افزایش می‌داد اما باعث صرفه‌جویی در نیروی کار می‌شد و فرصت‌های شغلی چندانی نمی‌آفرید.

از توسعه اقتصادی ناکام تا توسعه انسانی بدون شاخص

وعده‌های تحقق نیافته توسعه



جان رالز می‌گفت نابرابری اگر شرطی لازم برای بهبود وضعیت بسیاری از فقرا باشد، موجه خواهد

بود. اما زمان نشان داد این دلیل هم جز در چند کشور محدود که سیاست‌های ویژه‌ای همچون «اصلاحات ارضی اساسی»؛ «آموزش همگانی» و «شاخص‌های بهداشتی» را مجری می‌داشتند، محقق نشد و باقی کشورها همچنان از شکاف نابرابری رنج می‌برند درواقع این دلیل هم با محک تجربه مردود شد



توسعه تأثیرگذار باشد. خلاصه آنچه که تا اینجا گفته شد به این شرح است که توسعه اقتصادی که تنها بر رشد تمرکز کرده، مدعی آن بود که با تحصیل رشد اقتصادی، نابرابری هم کاهش می‌یابد؛ اما این اتفاق نیفتاد و از همین‌رو عده‌ای به‌دنبال جایگزینی شاخص درآمد سرانه ملی با دیگر شاخص‌ها افتادند. «نرخ بیکاری» یکی از شاخص‌های جایگزین مهم بود، اما باید توجه کرد که نرخ بیکاری در کشورهای توسعه‌یافته و در کشورهای توسعه‌نیافته، تفسیرهای متفاوتی دارد چراکه در کشورهای توسعه‌نیافته، مشکل اصلی، عدم بهره‌وری کافی است و این‌ما را متوجه مسائلی همچون تغییرات نهادی و آموزش و بهداشت می‌کند. نکته‌جدیدی که توسعه‌انسانی می‌کند آن است که لازمه ایجاد کاهش فقر، رشد اقتصادی است اما در اینجا‌باز این سوال مطرح می‌شود که رشد چگونه بر توزیع عادلانه درآمدها تأثیر می‌گذارد. در اینجا ممکن است عده‌ای باتوزیع درآمدها از درجه سیاست را مطرح کنند که این‌صورت‌بندی دیگری است از همان استدلال دوم توسعه اقتصادی که قبلاً ذکر ورد شد. بنابراین سوال همچنان باقی است که «رشد اقتصادی چگونه بر نابرابری تأثیر گذاشته و کاهش نابرابری و کارایی بیشتر چگونه دوباره بر رشد اقتصادی اثر می‌گذارد؟» کاهش نابرابری هدفی بسیار پیچیده و انتزاعی است که در معرض انبوهی از تفسیرهای مختلف قرار دارد

و از لحاظ عملیاتی گنگ و مبهم است. ازهمین‌رو عده‌ای از اساس پرسش را غلط دانسته و به‌جای کاهش نابرابری، شاخص تأمین نیازهای اساسی را قرار می‌دهند؛ مخصوصاً در برخی از کشورهای درحال توسعه، این شاخص،



انقلاب ربطی

به حکمت متعالیه نداشت

مهدی نصیری : انقلاب اسلامی مبتنی بر قرآن و نهج البلاغه و آموزه‌های عاشورا بود و از نظر بنده هیچ ربط منطقی‌ای بین آموزه‌های فلسفی و مشخصاً حکمت متعالیه با انقلابی‌گری وجود ندارد، بلکه اگر خواسته باشیم دقت کنیم خلافش هم هست. از نظریه وحدت وجود نه‌تنها تقابل حق و باطل بیرون نمی‌آید بلکه یک پلورالیسمی بیرون می‌آید که موسی و فرعون را یکی می‌داند.



که با پایان هر یک، دیگری آغاز می‌شود. چنان‌که مشاهده می‌کنیم تیتراژ، پرسش‌های اساسی انسان را نسبت به زمان و بازی، ثانوی تلقی می‌کند و باز قصد دارد تذکر دهد آنچه مهم و اصلی است بازی زمان است و چنان‌که گفته شد این چیزی نیست که در فیلم دیده می‌شود. در فیلم ما توانایی انسان را برای غلبه بر زمان می‌بینیم هر چند اراده بی‌پایان او را می‌بینیم. درمقابل، تیتراژ سرگیجه که از عناصر کلامی بهره‌چندانی ندارد، ایده‌های فلسفی خود را در همان تصاویر آغازین معرفی می‌کند. همانجایی که همه چیز با چشم و خیالی که در چشم نشسته، آغاز می‌شود و با چشم به انتها می‌رسد.

بخش انیمیشن تیتراژ لولا بهترین بخش تیتراژ است، زیرا صادقانه‌ترین بخش آن است و به‌خوبی ماهیت فانتزی فیلم و قرابت آن به بازی‌های رایانه‌ای را نشان می‌دهد. با این حال معلوم نیست چه ارتباط معنایی بین این بخش کارتون، بخش بعدی که معرفی تخت و ناموزونی از شخصیت‌هاست –به‌صورتی که تداعی گر محکومان زندانی باشد- و بخش‌های قبلی سلباق‌الذکر برقرار نمی‌شود. اما تیتراژ سرگیجه حتی در به کارگیری رنگ هم متوجه فیلم است و متوجه آنچه فیلم می‌خواهد در دوگانه کابوس رویا یا تهدید- تخیل بیان دارد. تیتراژ فیلم لولا، برطلمطراق و پرمدعاست و می‌خواهد خود را و اثر را به مثابه یک فیلم پرسش‌برانگیز فلسفی-هنری طرح کند، اما نمی‌تواند چون عنوان و معنوی با هم منطبق نیستند و در مقابل، تیتراژ سرگیجه، موفق است چراکه بین این مقدمه و ذی‌المقدمه ارتباط جدی و وثیق برقرار است و به همین خاطر است که این تیتراژ، نیازمند ساز و برگ‌های تکنیکی چندانی نیست و می‌تواند سخن را صریح و روان بیان دارد و این سخن صریح و روان، به شرحی که باید در یادداشت دیگری اشاره کرد، هم فلسفی است و هم هنری.